



# اخلاقِ مستطہ

دکتر حسین فرید ونسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## « اخلاق مُنتظر »

بررسی پیرامون خصوصیات منتظران  
ظهور حضرت صاحب الزمان  
عليه الصلوة والسلام

دکتر حسین فریدونی



انتشارات نبأ

سرشناسنامه  
عنوان و پدیدآور : اخلاق مُنتظر: بررسی پیرامون خصوصیات منتظران ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام / حسین فریدونی  
مشخصات نشر : تهران : نبد، ۱۳۸۷.  
مشخصات ظاهری : ۶۴ ص.  
شابک : ۸۰۰۰ ریال - 7 - 62 - 8323 - 964 - 978 : ISBN  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع : محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.  
موضوع : مهدویت - - انتظار.  
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۷ الف ۴ / ۴ / ۲۲۴ BP  
رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۶۲  
شماره‌ی کتابشناسی ملی : ۱۲۵۹۵۸۵

### پیشگفتار

صفحات پیش رو بیان ویژگی‌های افرادی است که معتقد به حیات حضرت صاحب الامر علیه السلام و ظهور سرایا سرور آن ذخیره الهیه‌اند.

این تلاش در پی آن است که در مختصر زمان گران قدر خوانندگان محترم، از اخلاق و احوال شیعیان دل داده و راستین حضرت ولی عصر ارواحنا فداه جلوه‌گری نماید و خواننده ارجمند را در تخلُّق به اخلاق انتظار و جانفشانی در رکاب ظفر انتساب آخرین بازمانده‌های برگزیدگان پروردگار مهربان مدد رساند. ویژگی‌های منتظر از دیدگاه روایات، آشکار است؛ اما از آن روی که کاربرد آن در زندگی روزانه نیاز است بر آن شدیم تا با شیوه‌ای جدید به نقل برخی از قسمت‌های آستان بوسی افرادی خوشبخت و موفق، این مهم را در قالب الگویی اجرایی که آن امام همام علیه السلام تلویحاً یا تصریحاً به متشرِّفین گوشزد فرموده‌اند - آماده

### « اخلاق مُنتظر »

مؤلف : دکتر حسین فریدونی / حروفچینی : انتشارات نبأ

لیتوگرافی : نور / چاپ : الوان / چاپ اول : ۱۳۸۷

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت : ۸۰۰۰ ریال / کد : ۱۲۳ / ۲۰۱ / م

ناشر : انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، رویروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی شماره ۶۲ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک : ۷ - ۶۲ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - 7 - 62 - 8323 - 964 - 978 : ISBN

کنیم تا همگی به ویژگی های مورد نظر امام منتظر دست یابیم. در ابتدا پرسشی بحث انگیز مطرح است که:

آیا در زمان غیبت کبری تشریف به محضر امام عصر علیه السلام رخ می دهد؟

پاسخ نخست نظر طرفداران بدون قید و شرط زیارت وجود مقدس امام عصر علیه السلام و دیگری نظر بزرگوارانی که مشاهده را مردود و سبیل آن را نیز مسدود دانسته اند اما نظر ما میانه است و به مصداق ضرب المثل شیرین ایرانی «نه به آن شوری شور؛ نه به این بی نمکی».

حقیقت نه چنان است که گروه اول می گویند که تشریف به محضر قدس مهدوی به سادگی و پی در پی برای هرکس ممکن است؛ نه اینکه در زمان غیبت کبری هرگز شرف یابی به خدمت محبوب و موعود جهانیان میسر نمی باشد؛ بلکه در دوران افزون بر هزار ساله غیبت بلند مدت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه افرادی که به قطع همه ی آنها دروغگو نبوده اند از جام وصال بیمثال ایشان، جرعه نوش و کامروا گردیده اند.

نمونه هایی از دانشمندان و فقهای سترگ شیعه چون سید بزرگوار ابن طاووس راوی معتبر احادیث شیعی، علی بن ابراهیم مهزیار... را نام برد.

به نظر می رسد، آنچه سبب انکار رؤیت امام علیه السلام در

زمان غیبت کبری می باشد، فقرات آخر توقیعی خطاب به جناب علی بن محمد سیمری باشد که مشاهده را از آن پس، تکذیب فرمودند و چنین مردمانی را - که پس از خاتمه ی زندگی نایب خاص چهارم، این امر را ادعا کنند - کذاب و مفتر معرفی کردند.

با دقت در مفهوم کلی توقیع، منظور، بستن باب نیابت خاصه است و حضرتشان با این تعبیر خواسته اند این باب را مسدود کنند.

این فقره و فقرات دیگر توقیع مبارک منافی این مطلب نیست که خورشید جهانتاب آخرین پیشوای الهی هرگاه که خود به مصالحی اراده فرماید، جمال دل آرای خویش را از پس پرده غیبت، هویدا کند و بر هر انسان شایسته ای به صورتی خاص، اندکی از نور و گرمای وجود مقدسشان را ارزانی فرماید.

همچنین دانشمندان مورد اعتماد شیعی مانند: علامه ی مجلسی در جلد ۵۳ بحار الأنوار و فقیه برجسته حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم ثاقب، شرح حال و تشریفات حدود یکصد تن را در زمان غیبت بلند مدت امام علیه السلام در کتابهای خویش نگاشته اند و به یقین این نگاشته ها، با آگاهی از توقیع مبارک امام عصر علیه السلام بوده است.

در خاتمه ی این پیشگفتار مناسب می دانم که کلامی از

حضرت صادق علیه السلام نقل کنم:

«قائم آل محمد علیهم السلام را دو غیبت است؛ یکی کوتاه مدت و دیگری طولانی. در غیبت اول مکان وی را جز خواص شیعیان نشان نمی‌دانند و در غیبت دوم تنها دوستان نزدیکشان می‌دانند.» (کافی، جلد ۱، ص ۳۴۰)

بر این اساس، در زمان غیبت کبری نیز افرادی شرف زیارت آن بزرگوار را پیدا می‌کنند.<sup>۱</sup>

دیدگاه تنی چند از دانشمندان بزرگ شیعه، در همین ارتباط سید مرتضی رضوان اله تعالی علیه می‌فرماید:

«ما قطع نداریم که در زمان غیبت کبری، کسی به محضر امام علیه السلام شرفیاب نمی‌شود یا ایشان را ملاقات نمی‌کند. این چنین بیانی مقبول نیست و راهی برای عدم رؤیت مطلقه‌ی امام علیه السلام وجود ندارد.»

(تنزیه الأنبیا، به نقل از بحار الأنوار ۵۳: ۳۲۳)

شیخ طوسی نیز فرموده است:

«ما قطع نداریم که امام زمان علیه السلام از تمام دوستانشان، در زمان غیبت کبری، پنهان باشند؛ بلکه جایز است برای تعداد فراوانی از آنان، خود را ظاهر فرمایند.»

(غیبت، به نقل از بحار الأنوار ۵۳: ۳۲۳)

با این تفصیل نظر صحیح و عادلانه چنین خواهد بود که معتقد باشیم در طول دوران غیبت بلندمدت حضرت مهدی علیه الصلوه و السلام، به اراده‌ی آن بزرگوار و مصالحی که در خاطر شریفشان لحاظ می‌شود، افراد بسیاری به درک ساحت مقدس ایشان و حتی به شرف هم صحبتی با آن محبوب عالمیان نیز نائل شده‌اند.

همانطور که یاد شد، مراد ما در این نوشتار شرح حالات باریافتگان به محضر مقدس امام زمان نیست؛ بلکه مراد آن است که با گزارش برخی از قسمت های تشرفات، آنچه را که امام توصیه فرموده‌اند به خوانندگان محترم توجه دهیم تا آنکه با عمل به آن فرموده‌ها به شایستگی نام شیعه‌ی دلداده و منتظر رابرخویش نهیم و از مسیرانجام توصیه‌های امام‌مان، دیگران را نیز به سرچشمه‌ی مهر آن حضرت، رهنمون شویم.

۱- در این روایت دانستن مکان آن بزرگوار به معنای توفیق و شرف زیارت یافتن است.

بنابراین صبح فردا، نزد دوستانش آمد و به آنان اعلام آمادگی کرد، ولی علت تصمیم خود را نگفت.

به هر حال سفر آغاز گردید و پس از طی منازل و انجام مناسک حج، باز هم دیو نو میدی بر او مستولی شد؛ زیرا در آخرین سفر، همانند سفرهای گذشته کمتر بویی را از محبوب استشمام نکرده و اندک بهره‌ای از زیارت جمال دل‌آرای وی نبرده بود؛ بنابراین برای آخرین بار تصمیم به طواف بیت الله گرفت تا با این طوافِ خداحافظی به دیار خویش برگردد. به هنگام طواف جوانی زیباروی نزد او آمد. سلام کرد و پرسید: محل سکونتت کجاست؟ علی بن ابراهیم پاسخ داد: اهل اهواز هستم.

جوان: آیا ابن خضیب را می‌شناسی؟

علی: ابتدای ماه گذشته از دنیا رفت.

جوان: خداوند او را بیامرزد؛ زیرا که نماز را پاکیزه می‌گزارد و بسیار قرآن تلاوت می‌کرد.

جوان: ابن مهزیار را می‌شناسی؟

ابن مهزیار: من هستم.

جوان: خوشا بر احوالت؛ زیرا آقایت امام عصر علیه السلام مرا در پی تو فرستاده است تا تو را ببرم؛ لذا نیمه شب جمعه، قبل از اذان صبح، همین‌جا حاضر باش تا تو را نزد ایشان ببرم.

## ۱- آشنایی با خوبان

داستان تشرف جناب علی بن ابراهیم مهزیار اهوازی - که از روایت حدیثی شیعه است - به تفصیل بیان شده است؛ ولی برای بهره‌گیری بیش‌تر به خلاصه‌ای از آن می‌پردازیم: علی بن مهزیار ۱۸ نوبت خانه‌ی خدا را زیارت کرد و جز یک نوبت - که به قصد ادای فریضه‌ی حج واجب، مشرف شده بود - موارد دیگر را به شوق زیارت حضرت صاحب الامر تشرف یافته بود، ولی توفیق زیارت مولا و محبوب نصیب وی نگردید. از این‌رو وقتی بار نوزدهم دوستانش در موسم حج نزد وی آمدند و از او خواستند که همراه‌شان تشرف یابد، به خاطر یأس از ملاقات با حجت خدا، نپذیرفت؛ ولی در همان شب در حال مکاشفه یک منادی او را ندا داد که: امسال نیز مشرف شو! بدان که شاهد مقصود را در بر خواهی گرفت و به دیدار محبوب نایل خواهی شد...

علی بن مهزیار پس از شنیدن این مژده گفت: دوستان خود را نیز همراه بیاورم؟

جوان: خیر!

ابن مهزیار: اینان از بهترین دوستان من هستند.

جوان: آنان لیاقت تشرّف به محضر ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را ندارند.

بدین سبب ابن مهزیار نزد دوستان آمد و با آنان خداحافظی کرد.

در موعد مقرّر حاضر شد و پس از به جا آوردن نافله‌ی شب و نماز صبح و تعقیبات، به سوی عقبه‌ی طائف حرکت کرد و در آنجا و در دامنه کوه، منطقه‌ی سرسبزی را می‌بیند که خیمه‌ای افراشته شده است.

ابن مهزیار: این خیمه از آن کیست؟

جوان: متعلّق به وجود مقدّس حضرت صاحب العصر و الزمان است.

ابن مهزیار پس از اجازه خواهی، به محضر مقدّس امام علیه السلام شرفیاب شد و دستهای امام را بوسه زد. هنگامی که دلدادگی و شیفتگی خود را به آن سرور عرضه می‌دارد گلابه‌دار است از اینکه انتظار دیدار بسیار طولانی شده است. امام می‌فرماید: شما راه ملاقات را طولانی می‌کنید؛ زیرا:

(۱) توانگران شیعه به ضعفاً ترخّم نمی‌کنند!

(۲) بی‌نیازان شما به فقرای شیعه کمک نمی‌کنند!

(۳) به صله‌ی ارحام نیز توجّه نمی‌کنید!

آنگاه امام فرمودند: ای علی بن ابراهیم مهزیار می‌خواهم که یک هفته مهمان من باشی.

پند اندیش‌ها:

(۱) نماز اوّل وقت.

(۲) انتخاب دوستان مناسب.

(۳) تلاوت بسیار قرآن.

(۴) رسیدگی به ضعفاً و فقرای شیعه.

(۵) اهمّیّت صله‌ی رحم

## ۲- مهربانی به پدر

آقا سیّد محمّد موسوی نجفی - که از پرهیزکاران و ائمّه‌ی جماعت حرم حضرت امیرالمؤمنین بود - از مردی که دلاک حمّام بود، نقل می‌کند که: او پدر پیری داشت. در خدمتگزاری او کوتاهی نمی‌کرد، به حدّی که آفتابه را در داخل آب‌ریزگاه، آماده می‌گذاشت و صبورانه می‌ایستاد تا آنکه پدر بیرون آید و او را به بسترش برساند. به هر حال

همواره در خدمت او بود؛ مگر شب‌های چهارشنبه که به مسجد سهله می‌رفت. چندی گذشت و مسجد رفتن را ترک کرد. وقتی علت را پرسیدند، گفت: چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتم؛ در شب چهارشنبه آخر، با تأخیر به مسجد سهله رسیدم. حدود مغرب بود. به تنهایی عازم شدم و در حالی که همه جا تاریک بود و کمی از راه باقی مانده بود، در ماه تاب، اسب سواری را دیدم که با لهجی شیوای عربی، رو به من کرد و پرسید: به کدام سو می‌روی؟ پاسخ دادم: مسجد سهله. فرمود: خوراکی همراه داری؟ گفتم: نه!

فرمود: دست در داخل جیب خود کن. امرا را اطاعت کردم و قدری کشمش - که برای فرزندم خریده بودم - یافتم، ولی یاد نداشتم. سپس به من گفت: اوصیک بالعود! اوصیک بالعود! اوصیک بالعود! (عود در زبان عربی بدوی، پدر پیر است) آنگاه از نظرم پنهان شد. دانستم که مهدی علیه السلام بوده است و اینکه آن جناب راضی نیست که من به خاطر زیارت مسجد سهله، حتی یک شب هم پدرم را تنها بگذارم؛ لذا به خاطر پدرم و بنا به توصیه‌ی حضرت، رفتن مسجد را ترک کردم.

پند اندیش‌ها:

خدمتگزاری به پدر (و مادر) با تمام احترام و ادب

### ۳- دادرسی دل شکستگان

ابن ابی بعل کاتب با یکی از حاکمان ذی‌نفوذ زمانه، اختلاف یافت؛ ولی چون از ترس او، بر جان خود ایمن نبود، مدتی را به صورت پنهانی سر کرد. سپس تصمیم گرفت تا خود را به حرم مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برساند و در آن جا یک شب را تا صبح به دعا پردازد و از ذات اقدس الهی بخواهد که خلاص شود. آن شب بسیار سرد و بارانی بود. از خادم آستان خواست که درهای روضه‌ی منوره را ببندد تا احدی داخل نشود و به دعا و تضرع و زیارت پردازد. با آنکه از شدت باران کسی را یارای تردد نبود و با اینکه درهای حرم، کامل بسته بود، ناگاه صدای پای شنید و دید آقایی زیارت می‌خواند. آن مرد بر آدم و پیامبران اولوالعزم و همه ائمه سلام کرد تا رسید به صاحب الزمان علیه السلام و او را ذکر نکرد. از این عمل وی متعجب شدم. هنگامی که زیارت و سلام ایشان تمام شد، دو رکعت نماز خواند. با تمام توجه دید جوانی است که جامه‌ی سفید بر تن و عمامه‌ای بر سر - که دنباله‌ی آن را به



یک طرف انداخته است - و ردائی بر دوش دارد. پس به او رو کرد و فرمود: ای ابوالحسین بن ابی بعل! چرا دعای فرج را نمی خوانی؟

عرض کرد: ای آقای من! آن دعا کدام است؟

فرمود: دو رکعت نماز می گزاری و بعد می گویی: يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤْخَذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَأَسِعَ الْمَغْفِرَةَ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى وَيَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يَا مُبْتَدَأَ الْبَلِغَةِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ (ده مرتبه) يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ (ده مرتبه) أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ إِلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفْسَتَ هَمِّي وَ فَرَجْتَ عَمِّي وَ أَصْلَحْتَ حَالِي

و پس از این هرچه می خواهی دعا کن و حاجت خود را بطلب. سپس طرف راست صورت را بر زمین می گذاری و ۱۰۰ مرتبه در سجده می گویی يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَ اَنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ

و بعد از آن، طرف چپ صورت را بر روی زمین می گذاری و صد مرتبه می گوئی اَدْرِكْنِي وَ سِپَسِ مِي كُوْنِي الْعَوْتُ، الْعَوْتُ، الْعَوْتُ تا یک نفس، سپس سر از سجده بر نمی داری تا آن که خدای تعالی به کرم خود، حاجتت را بر آورد؛ اِنْ شَاءَ اَللهِ تَعَالَى .

ابن ابی بعل کاتب گوید: چون به نماز و دعا خواندن مشغول شدم، دیگر آن مرد را ندیدم و وقتی بیرون رفتم و از خادم پرسیدم، او هم اظهار بی اطلاعی کرد. وقتی خادم ماجرا را شنید، گفت: این شخص مولای ما صاحب الزمان است. آن جناب را هم مکرر در مثل چنین شبی و در وقت خالی شدن روضه مطهر از مردم، مشاهده کرده ام. من از این ماجرا بسیار متأسف شدم و از این که چنین سعادت را به آسانی از دست دادم، اندوهگین گردیدم. اندکی طول نکشید که کارگزاران حاکم نزد من آمدند و امان نامه آوردند. وقتی نزد او رفتم، برخاست و مرا به سینه چسباند و در آغوش گرفت و گفت: حال شکایت مرا به صاحب الزمان میکنی!!؟

پند اندیش ها:

خواندن دعای فرج - به شیوه ای که فرموده اند - در گرفتاریها.

توسل به اهل بیت علیهم السلام در سختی ها.

درخواست فرج از خداوند در هر زمان.

#### ۴ - آخرین پناه

حجت الاسلام علامه آیت اللهی نقل کرده اند که: در

هنگام زعامت حضرت آیت الله العظمی حائری (ره) در شهر مقدّس قم، شخصی به نام ابراهیم صاحب الزّمانی قبل از شروع درس چند جمله روضه می خواند و چون ورد زبان وی «یا صاحب الزّمان» بود، به نام صاحب الزّمانی معروف شده بود. روزی پس از خاتمه‌ی درس، به او گفتم: تو که همیشه یا صاحب الزّمان می‌گویی، آیا به خدمت او رسیده‌ای؟ پاسخ داد: آری! نوکری به نام شیخ حسن داشتم. همراه او با الاغ، به قلّه‌ک می‌رفتیم. در آنجا مجلس زنانه‌ای داشتم که در آن، ابتدا مسأله می‌گفتم و بعد روضه می‌خواندم و همیشه قلیانی با تنباکوی مخصوص، همراه داشتم. روزی خادم شیخ حسن گفت: یادم رفت قلیان را بیاورم، باید برگردم تهران آنرا بیاورم. گفتم: لازم نیست. وقتی به مقصد رسیدیم، شیخ حسن دم در نشست و من داخل اطاق. صاحب خانه هم رفت بیرون. یک دفعه دیدم آقای وارد شد و خورجین کوچکی هم به دستش بود که آن را در گوشه‌ای گذاشت و در صدر مجلس نشست... بعد آقا فرمودند: چه کاری با صاحب الزّمان داری؟ گفتم: اگر او را ببینم، می‌گویم. فرمود: فرض کن دیدی. گفتم: خدا از زیانت بشنود. باز فرمود: با صاحب الزّمان چه کار داشتی؟ عرض کردم: حاجتی داشتم و حاجتم را بیان کردم. فرمودند: برآورده شده است. بعد فرمودند: اگر زمانی

حاجتی داشتی یا یکی از دوستان ما حاجتی داشت، این ذکر را ۱۰۰ مرتبه بگویند: یا محمد یا علی یا فاطمه یا صاحب الزّمان اغثنی. من قلم و کاغذ را به فرمان ایشان برداشته و نوشتم یا محمد یا علی یا فاطمه یا صاحب الزّمان وقتی به کلمه اغثنی رسیدم قلم را نگاه داشتم. آقا فرمودند می‌خواهی بگویی اغیثونی باشد؟ عرض کردم آری. فرمودند: بنویس اغثنی چرا که همه کاره همان یک نفر «مهدی» است؛ بقیّه هم به او حواله میکنند. پس از نوشتن، رفتم قلم و کاغذ را در خورجین گذاشتم و تا برگشتم، دیدم آقا نیست.

پند اندیش‌ها:

بدانیم که امروز حجّت زنده‌ی خدا حضرت مهدی علیه السلام است و با توسل به آن بزرگوار، مهمّات امور به اذن خدا و به دست ایشان حلّ و فصل می‌گردد.

حال به جاست نکته مهم دیگری نیز بیان گردد:

«حضرت آیه الله العظمی آخوند ملاعلی همدانی اعلی الله مقامه الشریف به این جانب، نگارنده‌ی این کتاب، بیان فرمودند که: به‌هنگام دانش‌اندوزی در شهر مقدّس قم و حضور در درس آیه الله العظمی حائری، ایشان از قول مرحوم میرزای شیرازی می‌فرمودند: در این تردید نیست

که پیامبر اکرم ﷺ نخستین مخلوق خدای متعال و به لحاظ رتبت و مرتبت اولین شخصیت جهان هستی است و پس از وی ابوالأئمه مولى الموحدین امیرالمؤمنین ﷺ افضل از همه‌ی جهانیان است؛ اما این دو بزرگوار در هر زمانی، ما را به امام زنده‌ی آن زمان سپرده‌اند و هر نوع توسّلی که به ذوات مقدّسه رسول اکرم و امیرالمؤمنین ﷺ انجام پذیرد، به فرزندشان حضرت مهدی ﷺ حواله می‌کنند. بنابراین همواره در توسّلاتان وجود مقدّس حضرت صاحب الامر را در نظر داشته باشید.»

چرا چنین نباشد با آن‌که حضرتش را با این الفاظ در دعای شریف ندبه، مخاطب قرار داده و با عجز و انکسار قلب عرض می‌کنیم: **اِنَّ السَّبْبُ الْمَتَّصِلُ بَيْنَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ، اِنَّ بَابَ اللّٰهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى، اِنَّ وَجْهَ اللّٰهِ الَّذِي اِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْاَوْلِيَاءُ.**

و مانند این‌گونه عبارات که تکلیف پیرو منتظر را در زمان غیبت، نسبت به امام زنده‌اش روشن و مشخص می‌کند.

## ۵- ایمان آشکار

خوانندگان محترم این مجموعه، داستان تشرف حاج علی بغدادی به محضر مقدّس حضرت ولی عصر

ارواحنا فاده را در مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی (ره)، ملاحظه فرموده‌اند.

البته قصد تفصیل آن تشرف را نداریم و از این رهگذر با نکاتی از آنچه امام عصر ﷺ بیان کرده‌اند بهره‌مند می‌شویم.

(۱) حاج علی صاحب کارگاهی کوچک در بغداد بود که در آن، کارگرانی کار می‌کردند و ایشان برآنکه مزد آن کارگران را به موقع و تمام پرداخت کنند، اهمّی ویژه داشت.

(۲) در تشرف از گوینده‌ای نام می‌برد که بیان کرده‌است: کسی که در طول عمر، روزها روزه باشد و شب‌ها شب زنده‌داری کند و ۴۰ حجّ و ۴۰ عمره به جا آورد و در میان صفا و مروه بمیرد، ولی از موالیان حضرت امیرالمؤمنین ﷺ نباشد، بهره‌ای برای او نخواهد بود. حضرت صاحب الزمان ﷺ این معنی را تأیید فرمودند.

(۳) اهمّیت زیارت حضرت ابا عبد الله در همه‌ی ایّام به خصوص در شب جمعه.

(۴) در مظلومیت سیدالشهدا ﷺ همین بس که وقتی حاج علی نام مبارک امام حسین ﷺ را بر زبان جاری می‌کند، اشک از دیدگان حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف جاری می‌شود.

(۵) زائر و طعام خورنده از اموال حضرت رضا علیه السلام از سختگیری نکیر و منکر در شب اول قبر ایمن باشد.

(۶) امام عصر علیه السلام در زیارت حرم مطهر کاظمین، زیارت امین الله می خوانند.

(۷) وقتی در نماز جماعت مغرب صفوف بسته می شود امام توصیه می فرمایند که نماز را به همراه جماعت بخوانید.

(۸) زیارت وارث خواندن حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در حرم مطهر کاظمین.

پند اندیش‌ها:

(۱) شیعه‌ی متمکن در راه دستگیری شیعیان درمانده، تلاش می‌کند.

(۲) شیعه‌ی منتظر باید نسبت به ادای حقوق زیردستان و کارگران خویش بسیار مراقب باشد.

(۳) بدون ولایت حضرت امیرالمؤمنین و اولاد معصوم او هیچ عملی در پیشگاه الهی پذیرفته نیست.

(۴) گریستن برای امام حسین علیه السلام و مصائب اهل بیت علیهم السلام مورد نظر حضرت ولیعصر می باشد.

(۵) اهمیت زیارت حضرت سیدالشهدا در شب جمعه.

(۶) عادت کردن شیعه‌ی منتظر به زیارت هشتمین امام

معصوم حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء و استفاده از غذاهای مربوط به آن حضرت.

(۷) اهمیت زیاد قرائت زیارت امین الله در اعتبار مقدسه ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین.

(۸) ارزش والای قرائت زیارت وارث در تشرف به آرامگاه‌های ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین.

(۹) اول وقت خواندن نمازها.

(۱۰) به جماعت خواندن نمازها.

## ۶- علم و معرفت

در درس یکی از مدرسین نجف اشرف، فردی به نام شیخ حسن، به همراه دیگر طلبان شاگردی می‌کرد. وی شخصی کم استعداد و ساده بود و با اینکه ۲۵ سال در درس‌ها شرکت می‌کرد، ولی پیشرفتی نداشت. استاد و شاگردان دوستش داشتند و گه‌گاه با او شوخی می‌کردند و گاهی نیز استاد با مزاح می‌گفت: هرکس درس را نفهمید، از شیخ حسن سؤال کند!! تا آنکه روزی استاد موقع درس گفت: کسانی بوده‌اند که ۴۰ روز عمل نیکی را به نیت دیدار حضرت مهدی علیه السلام انجام داده‌اند و موفق به دیدار حضرتش شده‌اند.

شیخ حسن گفت: من امروز درس را فهمیدم. آنگاه تصمیم گرفت که ۴۰ روز به وادی السّلام برود و هر روز یک جزء از قرآن را به نیت دیدار آن بزرگوار، تلاوت کند و این عمل را ۳۷ یا ۳۸ روز انجام داد. در یکی از روزها، متوجّه صدای صحبت دو تن شد. دید دو سید مشغول صحبت هستند. به آنها گفت: گفت و گوی شما حواس مرا پرت می‌کند. آنها رفتند و فردا - که شیخ حسن مشغول تلاوت قرآن بود - باز همان دو نفر، همان جا مشغول صحبت شدند و شیخ حسن نیز همان کلام سابق را گفت. آن دو نفر خندیدند و گفتند: مگر نمی‌خواهی امام زمان علیه السلام را ملاقات کنی؟ گفت: بلی! گفتند: بیا با هم برویم. شیخ حسن همراه آنها حرکت کرد و سپس به چادری رسیدند، حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از چادر بیرون آمد و فرمود: شیخ حسن! اگر می‌خواهی مرا ببینی، بیا مشهد کنار قبر جدّم علی بن موسی الرضا علیه السلام. شیخ حسن پیاده و تنها روانه‌ی مشهد شد. وقتی به حرم رفت، حضرت را در پیشروی امام رضا علیه السلام - که زیارت امین الله می‌خواندند - مشاهده کرد. امام فرمودند: شیخ حسن! اگر می‌خواهی بامن باشی، بیا کنار قبر جدّم امام حسین علیه السلام. شیخ حسن نیز با تحمّل مشقّت‌های فراوان به کربلا رسید. در آنجا ایشان را در مقابل قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشغول خواندن

زیارت امین الله دید. امام علیه السلام پس از اینکه وی را به کنار مزار حضرت ابوالفضل فراخواند، فرمودند: چه می‌خواهی؟ عرض کرد: خودتان را. هرچه امام پرسید: چه می‌خواهی؟ جواب داد: شما را. حضرت فرمودند: برو خدا حافظی کن و جریان را به استادت بگو و نزد ما بیا.

شیخ حسن پس از ۶ ماه - که استاد و شاگردان از وی خبر نداشتند - یکباره وارد مدرسه شد و جریان را خصوصی به استاد عرض کرد. استاد پرسید: از کجا بدانم راست می‌گویی؟ گفت: هرچه از ذهنتان بگذرانید، آن را می‌گویم. استاد نیز مواردی را در نظر گرفت و شیخ حسن آنها را بیان کرد. سپس شیخ حسن با استاد خدا حافظی کرد و به سوی حضرت مهدی علیه السلام شتافت.

پند اندیش‌ها:

- (۱) انجام کارهای مستحبّی مانند قرائت قرآن به نیابت از حضرت مهدی علیه السلام.
- (۲) اهمّیت زیاد زیارت امین الله.
- (۳) ارزش والای زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام.
- (۴) اهتمام ورزیدن به زیارت حضرت رضا علیه السلام.
- (۵) دلدادگی و شیفتگی به زیارت قبر منیر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس.

## ۷ - پیوند با خود

راننده کامیونی می‌گفت: بعد از بارگیری در مشهد، در بین راه هوا طوفانی شد و برف زیادی آمد؛ به گونه‌ای که راه بسته شد و من در برف ماندم. متأسفانه موتور ماشین هم خاموش شد و هرچه تلاش کردم، روشن نشد. بر اثر شدت سرما مرگ را در برابر خود مجسم می‌دیدم. فکر کردم چاره چیست؟ یادم آمد سالها قبل، واعظی در بالای منبر می‌گفت: مردم! هرگاه در تنگنا قرار گرفتید و از همه جا مأیوس شدید به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شوید که انشاءالله مشکلاتان را حل می‌کند؛ لذا بی‌اختیار متوسل به ایشان شدم و با خدای خویش عهد بستم که اگر نجات یابم و دوباره خانواده‌ام را ببینم، از گناہانی که تا آن روز به آنها آلوده بودم، فاصله بگیرم و نمازهایم را اول وقت بخوانم. تا آن زمان اهمیّت لازم را به نماز نمی‌دادم. وقتی تعهداتم را با خدا بستم، ناگاه متوجّه شدم یکنفر از داخل برفهای کنار جاده، به طرف من می‌آید. فکر کردم کمک راننده‌ای است که به یاری من آمده‌است؛ چون تعدادی ابزار در دست داشت. به من سلام کرد و فرمود: چرا سرگردانی؟ من جریان را شرح دادم و گفتم: حدود ۴ ساعت است تلاش می‌کنم، ولی ماشین روشن نمی‌شود. فرمود: من ماشین را

راه می‌اندازم، برو پشت فرمان بنشین و ماشین را روشن کن. سپس نفهمیدم دستشان به ماشین برخورد کرد یا نه که ماشین روشن شد. به من فرمودند: برو پشت فرمان ماشین و حرکت کن. گفتم: الآن بروم، جلوتر می‌مانم، چون راه بسته است. فرمود: ماشین شما در راه نمی‌ماند؛ حرکت کن. می‌خواستم مقداری پول به او بدهم که فرمودند: ما به پول شما احتیاجی نداریم. پرسیدم: عیب ماشین چه بود؟ فرمود: هرچه بود، رفع شد. گفتم: ممکن است باز هم دچار نقص شود؟ فرمود: این ماشین دیگر در راه نمی‌ماند. گفتم: من از اینجا حرکت نمی‌کنم تا به شما کمکی کنم؛ چون من راننده‌ای جوانمردم و باید زحمت شما را به نوعی جبران کنم. ایشان فرمود: خیلی خوب! اگر می‌خواهی به ما خدمتی کنی، عهدی را که با خدا بستنی عمل کن که این خدمت به ماست. وقتی این مطلب را شنیدم، تعجب کردم که او از کجا تعهد مرا می‌داند؟! در ماشین را باز کردم و آمدم پایین که او را از نزدیک ببینم و درآغوش بگیرم، ولی کسی را ندیدم.

فهمیدم او که بود. بعد هم ماشین بدون هیچ نقصی در برف‌ها حرکت می‌کرد و بی‌آنکه در جایی بمانم به مقصد رسیدم. وقتی به خانه برگشتم زن و بچه‌هایم را دور خود نشاندم و وقایع را تعریف کردم.

چندی بعد در یکی از گاراژها، منتظر خالی شدن بار بودم که ظهر شد. راننده‌های دیگر گفتند: برویم غذا بخوریم. گفتم: نماز بخوانم، می‌آیم. به هم نگاه کردند و گفتند: فلانی دیوانه است! مرا تمسخر کردند و چون نماز را هم مسخره کرده بودند، من ماجرای آن روز را نقل کردم و جریان چنان در آنان اثر کرد که همگی دست مرا بوسیدند و پس از عذرخواهی، به نماز ایستادند.

من نیز اعمالم را اصلاح کردم و اموالی را که ضایع کرده بودم، به دستور علما و با مراجعه به صاحبان مال رضایت گرفتم.

پند اندیش‌ها:

(۱) ترک گناه.

(۲) خواندن نماز درست و اول وقت.

(۳) رعایت حقوق مردم یا حَقِّ النَّاسِ.

## ۸- اشکی خون بار

ملاً سلطانه‌علی تبریزی - که از عابدان و پرهیزکاران بود -

نقل کرد:

در عالم مکاشفه، حضور حضرت بقیه الله شرفیاب

شدم و عرض کردم: مولای من! آنچه از زیارت ناحیه مقدسه آمده که فرموده‌اید: فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا يَعْنِي : یا جدّاه! یا ابا عبد الله! هر صبح و شب به یادت ضجّه و ناله میزنم و به جای اشک، خون گریه می‌کنم، آیا صحیح است؟ فرمودند: بله صحیح است.

عرض کردم: آن مصیبتی که در آن به خون گریه می‌کنید کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر است؟ فرمودند: نه اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت خون گریه می‌کرد.

عرض کردم: آیا مصیبت حضرت عباس است؟ فرمود: نه! بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز خون می‌گریست.

عرض کردم: پس مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام است؟

فرمودند: نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر بود، از دیدگان‌شان خون می‌بارید.

عرض کردم: این کدام مصیبت است که من نمی‌دانم؟ فرمودند: آن مصیبت، مصیبت اسیری حضرت زینب سلام الله علیهاست.

پند اندیش‌ها:

(۱) گریستن بر مصائب حضرت ابا عبد الله عليه السلام از صمیم دل.

(۲) غمگساری در پریشان‌حالی ام‌المصائب حضرت زینب کبری.

### ۹ - خدمتی با سعادت

آقای میرجهانی (رضوان الله تعالی علیه) از علمای بلند پایه چنین نقل کرده‌اند:

یک سال از طرف مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی قدس الله سره به خدمت شیعیان سامرا کمک‌هایی کردم. شب در حرم مطهر عسکریین عليه السلام می‌ماندم و اذان صبح به سرداب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف می‌شدم. در آن روزها برق نبود و از چراغ‌های بسیار ساده‌ای - که به سختی روشنایی می‌داد - استفاده می‌شد.

شب جمعه‌ای در حرم مطهر به دعا و زیارت مشغول بودم. هنوز هوا تاریک بود به سوی سرداب حرکت کردم؛ ولی آن روز به خلاف روزهای گذشته پله‌های سرداب پر نور بود. تعجب کردم که این نور از کجاست! به سرداب

داخل شدم و دیدم مثل روز روشن است. تا آن زمان سابقه نداشت که سرداب تا این اندازه نورانی باشد و این امر بر شگفتی من افزود.

ناگاه توجه شدم که جوانی زیباروی به نماز ایستاده است. من هم در کناری مشغول نافله شدم ولی در جایی ایستاده بودم که کمی جلوتر از محلی بود که ایشان نماز می‌خواندند. وقتی که ایشان از نماز فراغت یافتند، فرمودند: جلوتر از امامت نماز نخوان! من نیز که جذب نورانیت و معنویت این جوان بودم، خود را به عقب کشیدم.

پس از اقامه‌ی نماز صبح با تمام اشتیاق مشغول خواندن دعای ندبه شدم تا به فراز معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم و چنین خواندم:

وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَاوَاتِكَ

یعنی: خدایا! تو روح پیامبر را به معراج بردی.

آقا فرمودند: عَرَجْتَ بِهِ بِخَوَانٍ؛ چون عرجت بروحه از معصوم نقل نشده است. من هم بی چون و چرا همان‌گونه که ایشان فرمودند، خواندم.

کم‌کم به فقراتی رسیدم که اشاره‌ای مستقیم به شخص امام عصر عليه السلام بود؛ یعنی: أَيْنَ الْحَسَنِ وَأَيْنَ الْحُسَيْنِ، أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحٍ بَعْدَ صَالِحٍ... أَيْنَ بَقِيَةِ اللَّهِ... حال خوشی



داشتم و در فراق محبوب، اشک می ریختم. بعد از خاتمه‌ی دعا به نماز ایستادم. در نماز به فکرم رسید که این آقا امام زمان علیه السلام هستند؛ به سه دلیل:

الف - نور سرداب از ایشان بود.

ب - فرمودند: جلوتر از امامت نماز نخوان.

ج - فرمودند: عرجت به بخوان که من بر اثر احاطه‌ی ولایت آن حضرت، بدون چون و چرا پذیرفتم.

نماز را تمام کردم و قصد داشتم که با عرض احترام و ادب، بیشتر بهره‌مند گردم؛ ولی تا رو برگرداندم ایشان را ندیدم و هرچه صدا زدم و گریه کردم، دیگر خبری نیافتم.

پند اندیش‌ها:

(۱) خواندن دعای ندبه که دعایی مأثور از معصوم علیه السلام

است.

(۲) در دعای ندبه عرجت به میباید؛ نه عرجت

بروحه...

## ۱۰ - عاشق با همت

حاج صادق کربلایی می‌گوید: در مغازه‌ی خیاطی برادرم کار می‌کردم که تصمیم به ازدواج گرفتم؛ ولی موفق

به جلب رضایت خانواده‌ی مورد نظر نشدم. به امید آنکه حاجت روا شود، قصد کردم که شب‌های چهارشنبه از کربلا تا مسجد سهله پیاده بروم. یاد ندارم که چند شب چهارشنبه مشرف شدم ولی در یکی از همین شب‌ها، وقتی از کربلا حرکت کردم، قدری خوراکی در کوله‌ام گذاشتم و به پشتم بستم. پاپوش‌های بندی‌ام را پوشیدم و یک چوب‌دستی برداشتم و بعد از نماز مغرب و عشا در حال ذکر و دعای کربلا حرکت کردم. مقداری از راه طی کرده بودم که ناگاه شنیدم کسی پشت سرم حرکت می‌کند و گویا یاالله می‌گوید. ترسیدم دزد باشد؛ لذا سریع ترگام برداشتم ولی بعد، فکر کردم که اگر دزد بود، یاالله نمی‌گفت که مرا خبر کند؛ بدین منظور آهسته‌تر حرکت کردم تا به من رسید. به او سلام کردم. پاسخ داد: و علیک السلام و رحمه الله. پیراهن بلند و چهره‌ای بسیار جذاب داشت. بالهجه‌ی شیوای عربی فرمود: حاج صادق به سهله می‌روی؟

عرض کردم: اگر اشتباه نکنم، شما هم به آنجا می‌روید. فرمود: آری! خوشحال شدم که رفیق‌راهی پیدا کردم که با هم همراه می‌شویم. در بین راه مصائب اهل بیت علیهم السلام را می‌خواندیم. اول ایشان مصیبت حضرت علی اصغر سید الشهداء علیهم السلام و آوردنشان به خیمه‌گاه را خواند و بعد هم من همان مصیبت را به اشعار عربی خواندم:

كَمْ ذَا الْقُعُودِ وَ دِينِكُمْ هَدَمَتْ قَوَاعِدُهُ الرَّفِيعَةَ  
 أترى تجيبيء فجيعة بأمص من تلك الفجيعة  
 حيث الحسين بكر بلاء خيل العدى طحنت ضلوعه  
 و رضيعه بدم الوريد فخصب فاطلب رضيعه  
 (سید حیدر حلّی)

در این اشعار به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خطاب است که:

ای آقای من! تا کی قعود و نشستن، برخیز و قیام کن، چرا که پایه های بلند دین شما ویران گردید، آنگاه که این امر تأثرآور آمد؛ آیا آن را می بینی؟ آیا دلخراش تر از این، موضوع دیگری هست؟ وقتی که حسین علیه السلام به کربلا آمد، خیل دشمنان گرداگرد او را گرفتند و نیزه ها را به دو پهلوئی او زدند و طفل شیرخواره اش نیز آغشته به خون گردید. پس ای آقای من برخیز و خونخواهی او را بنما.

ناگاه آن آقا روی زمین نشست و فرمود: بنشین! بعد گریه کرد و من هم گریستم. پس از گریه ای مفضل برخاستیم و راه افتادیم. مقدار اندکی رفته بودیم که فرمود: این مسجد سهله است. تو برو و برنامه ات را انجام بده. من هم کاری دارم به دنبال آن می روم و زمانی که به کربلا برگردی، کارت درست شده است. بعد از خدا حافظی دعا کرد و رفت.

در مسجد مشغول دعا و نماز شدم که ناگاه به خاطر آمد

که هفته پیش، همه در خواب بودند و خیلی خلوت بود، ولی اکنون تمام جمعیت بیدار بودند؛ چون هرگاه به مسجد می رسیدم یا قبل از اذان صبح بود یا اذان را گفته بودند.

ساعتی را که دیدم، ۱۰ شب بود. گمان کردم ساعتی خراب است. از دیگران هم که پرسیدم، گفتند: ساعت ۱۰ است تعجبم زیادتر شد، یک آن به فکر همسفرم افتادم. او که بود؟ چه جملاتی را به من گفت؟ و حال با آنکه زیاد هم راه نرفته بودم، گفت: این مسجد سهله است.

آن وقت فهمیدم که به فیض ملاقات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه رسیدم؛ ولی حضرت را نشناخته ام؛ لذا تا صبح گریه می کردم و می گفتم: ای کاش آن حضرت را شناخته بودم و از محضر مبارکشان بهره می بردم.

وقتی از مسجد بیرون آمدم، ماشین حاضر بود و راننده داد می زد: کربلا! کربلا! به کربلا که برگشتم، یکسر در مغازه رفتم و مغازه را باز کردم؛ ولی خیلی طول کشید تا برادرم آمد. پرسیدم: چرا اینقدر دیر آمدید؟ با خنده گفت: دنبال امر خیر شما بودیم و پس از گفت و گوی لازم با خانواده ی دختر، قرار شد امروز جلسه ی عقد باشد.

پند اندیش ها:

برپایی عزای امام حسین علیه السلام و بیان مصائب سرباز

قنذاقی امام حسین علیه السلام؛ یعنی باب الحوائج إلى الله حضرت علی اصغر علیه السلام .

## ۱۱ - نورانیت قرآن

کربلایی محمد کاظم کریمی - که دانش آموخته ی هیچ مکتبی نبود - با لطف خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام به شیوه ای استثنایی حافظ کل قرآن کریم می شود. ماجرا چنین است که:

هرگاه واژگانی را از سوره های قرآن در کنار هم می گذاشتند و می خواندند، می گفت که این واژه در کجای قرآن قرار دارد و بدین شکل در کنار هم نیست.

هر واژه ی قرآنی تکراری را بدون مکث می گفت که چند بار در قرآن آمده است. وقتی قرآن را به دست او می دادند آیه ای را پیدا کند، (هر قرآنی بود فرقی نداشت) بدون ورق زدن به گونه ای قرآن را باز می کرد که آیه ی مورد نظر در همان صفحه مقابلش باز می شد. گاهی نیز سور قرآنی را با سرعت از انتها به ابتدا تلاوت می کرد.

با نگاه به هر کتابی کلمات و آیات قرآنی آن را بدون معطلی تشخیص می داد؛ حتی اگر این آیات یا کلمات به صورت بسیار ریز و شبیه دیگر کلمات کتاب بود.

از او پرسیدند که: چگونه کلمات و آیات قرآن را در میان کلمات دیگر می شناسید؟ جواب می داد: وقتی کتاب ها را - که کلمات قرآنی در آن است - باز می کنم، آن واژه ها نور افشانی می کنند.

وی هر شبانه روز یک ختم قرآن می کرد؛ یعنی هر جزء را در ۱۵ دقیقه تلاوت می کرد و عجیب تر آنکه با همین مهارت سوره ها را از آخر به اول می خواند.

علت عنایت خاصه ی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به وی و چگونگی دریافت این ویژگی عجیب مهم است.

کربلایی محمد کاظم چنین بیان می کند:

در ایام محرم، مبلغی به روستای ما ساروق - که از توابع اراک است - آمد. او شب ها منبر می رفت و من نیز بسیار علاقه مند سخنان او بودم. شبی از خمس و زکات و اموال متعلق به سادات و امام زمان علیه السلام صحبت کرد که احتمال دارد شما لباس و مسکن تان را از اموال غیر خود تهیه کرده باشید و این تصرف غاصبانه است.

پس از شنیدن این سخنان و قدری تحقیق متوجه شدم که ارباب و مالک ده حقوق الهی خود را پرداخت نمی کند. به او تذکر دادم، ولی اعتنایی نکرد. تصمیم گرفتم در ده نمانم و از آنجا خارج شوم. با اصرار فراوان اقوام، شبانه از ده فرار کردم. حدود ۳ سال به کارهای متفرقه چون خارکنی

پرداختم تا آنکه یک روز، مالک ده پیغامی فرستاد که من توبه کرده‌ام و اموال واجبه‌ی الهی را می‌پردازم. دوست دارم به ده برگردی. قبول کردم و پاره‌وقت مشغول کار شدم، همچنین نیمی از درآمدم را به فقیران و مستمندان می‌دادم تا آنکه در یک روز تابستانی به مزرعه رفتم تا خرمن کوبی کنم. گندم‌ها را جمع کردم و منتظر وزش نسیمی بودم تا آنها را باد دهم و از گاه جدا کنم؛ ولی هرچه صبر کردم بادی نیامد؛ به ناچار به طرف ده برگشتم. در بین راه یکی از فقرای ده به من رسید و گفت: امسال از محصولت به ما ندادی! آیا فراموش کرده‌ای؟ پاسخ دادم: خدا نکند فقرا را فراموش کنم؛ ولی هنوز محصول را جمع نکردم؛ ولی بدان که حق تو محفوظ است. او خوشحال به طرف ده رفت؛ ولی من آرام نبودم؛ بنابراین به مزرعه برگشتم و با زحمت زیاد مقداری گندم جمع کردم و منزل آن فقیر بردم و قدری هم علوفه برای گوسفندان چیدم و حدود عصر همراه گندم‌ها و علوفه‌ها به سوی ده راه افتادم.

قبل از ورود به ده، به باغ معروف امامزاده رسیدم. در آنجا دو امامزاده به نام‌های امامزاده جعفر و امامزاده صالح مدفون‌اند. روی سکویی در امامزاده نشستم تا نفسی تازه کنم و گندم و علوفه را هم در کناری نهادم. همان‌گونه که به سمت صحرا نگاه می‌کردم دیدم دو جوان - که یکی از آنها

بسیار زیبا و خوش قد و قامت بود - به سوی من آمدند. لباس آنها عربی بود و عمامه‌ی سبز به سر داشتند. وقتی به من رسیدند، آن آقای خوشرو و با شخصیت به من فرمود: کربلایی کاظم بیا با هم برویم و فاتحه‌ای در این امامزاده بخوانیم. من اطاعت کردم و پشت سر آنها راه افتادم. وقتی داخل شدند پس از خواندن فاتحه، سر قبر امامزاده‌ی اوّل به سوی امامزاده‌ی بعدی رفتند و چیزهایی خواند که من متوجّه نمی‌شدم؛ بدین جهت ساکت ایستادم و به کتیبه‌ها نگاه می‌کردم. در این هنگام همان آقا فرمودند: کربلایی کاظم! چرا چیزی نمی‌خوانی؟ عرض کردم: آقا! سواد ندارم.

آن بزرگوار نزد من آمد و دست روی سینه‌ی من گذاشت و محکم فشار داد و فرمود: حالا بخوان! عرض کردم: چه بخوانم؟ فرمود: اینطور بخوان:

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ... (سوره اعراف آیه ۵۳)

من این آیه را با چند آیه دیگر به همراه آن آقا خواندم و ایشان هم چنان دست به سینه من می‌کشید تا رسیدم به آخر آیه ۵۹: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

صورت‌م را برگرداندم که به آن آقا چیزی بگویم، ناگهان

متوجه شدم، کسی آنجا نیست و از این روی هوش بر روی زمین افتادم. نزدیک اذان صبح به هوش آمدم و از امامزاده به سوی ده رفتم. در بین راه فهمیدم کلمات عربی زیادی می دانم. خود را به منزل رساندم و سپس به یادم آمد تشریف یافته بودم. بعد علوفه گوسفندان را بردم و صبح روز بعد هم گندم‌ها را به آن مرد مستمند رساندم. سپس نزد پیش‌نماز رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم. به من فرمود: آنچه را می دانی بخوان! من هم خواندم. فرمود: اینها که می خوانی آیات قرآن است. به این ترتیب بی نظیر، حافظ قرآن شدم.

حضرت آیت الله میلانی (ره) در نشست‌های بسیاری با کربلایی محمد کاظم ساروقی ملاقات کردند و چنین اظهار فرمودند:

«حقیقتاً مهارتشان در اطلاع به آیات و کلمات قرآن مجید امری بر خلاف عادت و موهبتی الهیه است. هر که با ایشان قدری معاشرت کند و اوضاع و احوال ایشان را در امور عادی زندگی بدانند، متوجه می شود که این‌گونه تسلط ایشان در معرفت به جمیع خصوصیات قرآن مجید، کرامتی فوق‌العاده است.»

پند اندیش‌ها:

اجرای ضوابط الهی و اعمال عبادی به خصوص پرداخت حق دیگران.

## ۱۲ - بهترین کردار

حاج محمد علی فشندی گوید: از ابتدای جوانی مقید بودم که گردگناه نگردم و آنقدر به حج مشرف شدم تا آنکه به محضر مولایم شرفیاب شدم.

در یکی از سالها - که افتخار خدمت‌گزاری حاجیان و زائران خانه‌ی خدا را داشتم - شب هشتم ماه ذیحجه با وسایل لازم به عرفات رفتم تا یک شب، قبل از آمدن زائران به عرفات، جای بهتری را بگیرم. عصر روز هفتم در یکی از چادرهای مان مستقر شدم در حالی که هنوز غیر از من، کسی به عرفات نیامده بود. یکی از شرطه‌های محافظ نزد من آمده و گفت: چرا امشب این همه وسایل را آورده‌ای؟! ممکن است دزدان وسایلت را ببرند، به هر حال باید خودت از لوازم حفاظت کنی.

گفتم: مانعی ندارد؛ بیدار می مانم و از لوازم محافظت می‌کنم. آن شب با خدا مناجات می‌کردم تا آنکه در نیمه‌های شب دیدم سید بزرگواری با شالی سبز به سر، نزدیک خیمه‌ی من آمد و فرمود: حاج محمد علی! سلام علیکم!

پاسخ دادم و از جابر خاستم. وی وارد خیمه شد و پس از چند لحظه، جمعی از جوانانی که موی صورتشان تازه رویده بود، مانند خدمت گزارانی به پیشگاه رسیدند. در ابتدا دلهره داشتیم، ولی چون میان ما و آن سید بزرگوار جملاتی گفت و گو شد، محبت وی در دلم جای گرفت. او فرمود: حاج محمد علی! خوشا به حالت! عرض کردم: چرا؟ فرمود: شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده‌ای که جدّم حضرت امام حسین علیه السلام هم در اینجا بیتوته کرده بود. عرض کردم: در این شب چه باید انجام دهیم؟ فرمود: دو رکعت نماز می خوانیم در هر رکعت پس از حمد ۱۱ بار «قل هو الله احد».

پس از نماز ایشان دعایی خواند که مضامین نظیرش را نشنیده بودم. او حال خوشی داشت و می‌گریست. خواستم آن دعا را حفظ کنم، اما آقا فرمود: این دعا مخصوص امام معصوم است و آن را فراموش خواهی کرد. عرض کردم: آقا! باور توحیدی من خوب است؟ فرمود: بگو! از طریق آیات آفاقی و انفسی استدلال کردم. فرمود: تو را به همین مقدار کافی است.

آنگاه اعتقاد را در مورد مسأله‌ی ولایت به ایشان گفتم. فرمود: اعتقاد خوبی داری. آنگاه پرسیدم: اکنون امام زمان علیه السلام کجاست؟ فرمود: الآن، در خیمه است. پرسیدم:

روز عرفه که می‌گویند، حضرت ولیّ عصر علیه السلام در عرفات می‌آیند، در کجای عرفات اند؟ فرمود: حدود جبل الرّحمة. گفتم: اگر کسی آنجا برود، ایشان را می‌بیند؟ فرمود: بله او را می‌بیند، ولی نمی‌شناسد.

عرض کردم: آیا فردا شب - که شب عرفه است - حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه به خیمه های حجّاج تشریف می‌برند و به آنها توجهی دارند؟ فرمود: به خیمه شما می‌آید؛ زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل متوسّل می‌شوید.

در این موقع فرمود: حاج محمد علی! چای داری؟ جواب دادم: آقا امشب نیاورده‌ام.

فرمود: چای با من. از خیمه بیرون رفت و مقداری چای آورد. وقتی دم کشید به قدری معطر و شیرین بود که یقین کردم، آن چای از چای های دنیا نیست.

فرمود: غذایی داری بخوریم؟ عرض کردم: آری! نان و پنیر. فرمود: من پنیر نمی‌خورم.

عرض کردم: ماست هم هست. فرمود: بیاور! آوردم و ایشان مقداری میل فرمود.

سپس فرمود: حاج محمد علی! به تو ۱۰۰ ریال می‌دهم. تو به نیابت از پدرم، یک عمره به جا آور.

عرض کردم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: سید حسن.

عرض کردم: نام شما چیست؟ فرمود: سید مهدی .  
تا پول را گرفتم، آقا برخاست که برود، من آغوش  
گشودم و با وی معانقه کردم. وقتی خواستم صورتش را  
ببوسم، دیدم خال سیاه بسیار زیبایی روی گونه‌ی راستش  
قرار دارد و لب‌هایم را روی خال گذاشتم و آن را بوسیدم و  
از هم جدا شدیم. چند لحظه‌ای که گذشت من به اطراف  
نگریستم و کسی را ندیدم؛ ولی به شواهدی مانند اینکه:  
مرا می‌شناخت، فارسی سخن می‌گفت، نامشان سید  
مهدی و نام پدر بزرگوارشان سید حسن بود و حتی فرمود:  
اینجا جایی است که جدّم حضرت ابا عبدالله در چنین  
شبی بیتوته کرده بود، دانستم که وی خود حضرت بقیه‌الله  
ارواحنا فداه بودند. تأثر و تأسّفم در از دست دادن چنین  
فرصتی وصف ناپذیر است. به همین خاطر - که توفیق  
نیافتم بیشتر از محضرشان استفاده کنم - نشستم و کردم  
زارزار گریستم؛ ولی دلم خوش بود که فرمودند: امشب به  
خیمه‌ی شما می‌آیم؛ چون شما به عمویم حضرت  
عبّاس علیه السلام متوسّل می‌شوید. کاروانیان که آمدند، بدون آنکه  
به ایشان چیزی بگویم، روحانی کاروان خود به خود  
روضه‌ی حضرت ابا الفضل را خواند. شوری بر پا شد و اهل  
کاروان حال خوشی پیدا کردند؛ ولی من پیوسته در پی  
ورود حضرتشان به خیمه‌گاه بودم. کم‌کم اواخر روضه بود

که حوصله‌ام سر رفت و از داخل خیمه بیرون آمدم. دیدم  
حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام بیرون خیمه ایستاده‌اند و به  
روضه گوش می‌دهند و می‌گیرند. خواستم فریاد بزنم که با  
دست اشاره کردند، چیزی نگوا! وقتی روضه تمام شد،  
حضرت نیز تشریف بردند.

پند اندیش‌ها:

(۱) ترک گناه.

(۲) خدمت به شیعیان.

(۳) توسّل به قمر بنی هاشم.

### ۱۳ - مردم داری

مرد موثقی - که چند سال پیش از ایران به حیدرآباد هند  
رفته بود - نقل می‌کند: حدود یک هفته در منزلی ساکن بودم  
که پدر و مادری به همراه فرزندانشان در آن زندگانی  
می‌کردند. روزی یکی از دو فرزند گفت: پدرم حدود ۷۰  
سال داشت که در اثنای انجام فریضه‌ی حج، ۴ سال پیش،  
مورد عنایت خاصه‌ی حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه قرار  
گرفت. خودت داستان را از او بپرس.  
آن سعادتمند گفت: روزی فرصت را مغتنم شمردم و از

پدر خانواده - که نامش محمد و نام خانوادگی اش حسین بود - جریان را پرسیدم و اینگونه شرح داد:

در تشرّفم به مگّه معظّمه - که به همراه همسرم انجام شد - به هنگام طواف بیت الله در دور دوم یا سوم گرفتار حالت عجیبی بودم؛ ولی به هر زحمتی، دور هفتم را تمام کردم؛ در حالی که، آن چنان حالت ضعف و بیماری بر من مستولی گردیده بود که به همسرم گفتم: مرا به کناری منتقل کنند. در حالی که پشتم را به دیوار نزدیک زمزم تکیه داده بودم، آن چنان ضعیف و بی حال بودم که یقین کردم این نفس های آخر است که می کشم؛ از این رو به همسرم وصیت کردم که وقتی از دنیا رفتم - در این هنگام با همسرم به شدت گریه می کردیم - به کاروان خبر دهد و مرا به حیدر آباد منتقل کنند و در همان جا به خاک سپارند.

در این لحظات بود که مردی بسیار نورانی، قد بلند، با چهره ای سرخگون در حالی که عرقچینی بر سر نهاده بود با عبایی آبی رنگ آمد و دست مرا گرفت و بلند کرد. لیوانی را که همراهم بود به همسرم داد و به زبان اردو فرمود: قدری از آب زمزم بیاورید. همسرم آب را که آورد، همه ی لیوان آب را به پشت سرم ریخت و عجیب آنکه مرا عزیز - یعنی نامی که فقط نزدیکانم مرا به آن می نامند - صدا می کرد. سپس فرمود: برخیز که خوب می شوی! بعد لیوان

آب دوم را خواست و دستانم را تا آرنج شست و لیوان آب بعدی را بر سرم ریخت. به کلی خوب شدم و ضعفم از بین رفت و جای آن نشاطی خاص آمد. پرسیدم: آقا شما کیستید و از کجا آمده اید؟ جمله ای فرمود که درست متوجه نشدم. روی دستهای او افتادم و شروع کردم به بوسیدن. وقتی خواستم پای او را بوسم نگذاشت. بعد هم از پیش چشمانم پنهان شد و هر چه دنبال او گشتم وی را نیافتم.

حاج محمد حسین می گفت: در عمرم همواره به مردم کمک کردم و هیچگاه اهمّیت نمی دادم که فرد محتاج، دارای چه عقیده و سلیقه ای است؛ هر که نزد من می آمد دست خالی او را بر نمی گرداندم؛ به خصوص نسبت به شیعیان! از خصوصیات دیگرم حساب های مالی دقیقم بود و همچنین خواندن نماز اول وقت و نماز شب.

پند اندیش ها:

(۱) دقت در حساب های مالی

(۲) سروقت خواندن نمازها و قرائت نماز شب

(۳) رواکردن حوایج مردم

۱۴ - آخرین خدمت



این ماجرای مشهور در میان مردم یزد و به ویژه افراد متدین شیعه‌ی اهل دعای روح بخش ندبه در مهدیه‌ی شهر یزد زبانه‌زده همگان است.<sup>۱</sup>

یکی از جوانان پاک یزد در پی آغاز هجوم لشکریان بعثی برای دفاع از عقیده و مرزهای کشور مقدس ایران آرام نداشت. وی در عملیات بیت المقدس ۲، بر اثر بمباران دشمن، گرفتار موج انفجار شد و بر اثر پرتاب شدن ناشی از موج، گرفتار سه عارضه گردید:

الف) فلج کامل پای راست به صورتی که به هیچ وجه خم نمی‌شد.

ب) سردردهای شدید بر اثر لکه‌های خون خشک در محل نخاع شوکی.

ج) فاصله در مهره‌های چهارم و پنجم کمر.

پس از این حادثه وی را به تبریز بردند و در بیمارستان امام خمینی، پزشکان پس از معاینه‌ی کامل به وی توصیه می‌کردند که باید پای راست را در محل اتصال لگن به ران قطع کنند. وی را از تبریز به تهران منتقل کردند. در تهران هم پزشکان این مطلب را تکرار و با جواب منفی وی

برخورد می‌کنند. پس از اعلام تمایل او را به یزد می‌فرستند و در بیمارستان شهید رهنمون یزد به مدت ۲۰ روز بستری می‌شود. در آن بیمارستان تنها پزشک جراح مغز و اعصاب یکی از پزشکان زردشتی بود که نظر پزشکان قبلی را پذیرفت؛ چرا که عصب پا خشک شده بود.

مهمتر آن که به مرور زمان پای راست ضعیف و سیاه می‌شد، به طوری که در ناحیه‌ی لگن درد بسیار شدیدی احساس می‌کردم. آن دو عارضه‌ی دیگر نیز به شدت آزارشان می‌داد و عقیده پزشکان چنین بود که هر دو عارضه با تحمّل سختی جراحی بهبود خواهند یافت.

جوان یزدی چنین می‌گفت:

از همه بیشتر پای راست آزارم می‌داد. راضی شدم که اینجا را از محل اتصال ساق به ران قطع کنند تا اینکه از پای مصنوعی استفاده کنم؛ اما پزشک قبول نکرد و گفت: پا باید از محل ران بریده شود. به این امید که شاید از سویی دیگر، فرجی حاصل شود، تسکین دردم نیز فقط استفاده از داروهای مسکن بود تا آنکه ماه رمضان سال ۱۴۰۸ هـ. ق. فرا رسید. با تمام عوارضی که داشتم، تصمیم گرفتم همچون سالهای پیش فریضه‌ی الهی روزه را بجا آورم و با آنکه انجام این فریضه، مرا به شدت اذیت می‌کرد؛ بعد از مشکل پا نوبت سردردهای شدید می‌رسید و از آنجا که

۱ - تمام افرادی که در جریان این تشریف از آنها یاد شده، افرادی شناخته شده‌اند که از نام

بردن آنها معذوریم.

روزه بودم و در طول روز قرص مسکن استفاده نمی‌کردم، از شرف این درد فقط تا ساعت حدود ۹ صبح در امان بودم و بعد از آن، سردرد شروع می‌شد؛ ولی براساس باورم به صحبت هیچ‌کس گوش نکردم و حتی یک روز هم در انجام فریضه روزه قصور نکردم. با تحمل دردهای فراوان و مشقتهای بسیار سرانجام به شب‌های قدر رسیدیم و در طول مدت روزه‌داری هم، برنامه من چنین بود که روزها در شهر یزد به کارم اشتغال داشتم، ولی شبها پس از افطار به مسجد قریه‌ی مهدی آباد - از قرای نزدیک اطراف یزد - می‌رفتم و به کارهای معمول در این شبها می‌پرداختم. از آن جمله شنیدن سخنرانی روحانی دعوت شده از مشهد بود. با نزدیک شدن شب‌های قدر امید من افزایش می‌یافت و تصور می‌کردم که انشاءالله با توسل به ذیل عنایات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شفا یابم.

شب‌های نوزدهم و بیست و یکم هم گذشتند. با وجود همه‌ی توسلات تأثیری مشاهده نکردم و در شب بیست و سوم پس از غسل شب احیا و صرف افطار به طرف مهدی آباد حرکت کردم و سخنران مهدی - که وضع بسیار نابسامان مرا دید - به من گفتند که انشاءالله پس از ختم ماه رمضان به مشهد مقدس می‌رویم و تو در آنجا از حضرت رضا علیه السلام شفا بگیر. پس از این کلام دلم به شدت سوخت و

گفتم: با این پا - که حتی مختصر حرکتی در خانه هم عذاب آوراست - چگونه به مشهد بروم و از حضرت رضا علیه السلام شفا را بگیرم؟ سخنران نیز مشفقانه و با مهربانی هرچه تمام‌تر گفتند: همه‌ی مسئولیت‌ها و مراقبت‌های نسبت به تو را من و خانواده‌ام بر عهده می‌گیریم. من که از طولانی شدن این بیماری بسیار عصبانی شده‌ام با بغضی در گلو گفتم: اگر خدا بخواهد شفا می‌دهد، چه فرقی می‌کند که در درون خانه شفا دهد یا در مشهد مقدس!؟

پس از ورود به مسجد و برگزاری نماز جماعت، مراسم احیا شروع شد؛ ولی چون از ناحیه‌ی کمر احساس درد شدید می‌کردم به دیوار مسجد تکیه زدم و با خود می‌اندیشیدم که امشب، شب ۲۳ ماه رمضان و احتمال شب قدر بودنش از دیگر شب‌ها زیادتر است و اگر امشب هم بگذرد و فرجی حاصل نشود، دیگر امیدی نیست. این نکته را در نظر داشتم که امروز رابط بین خدا و خلق او حضرت صاحب الزمان است؛ بر این مبنا تصمیم گرفتم ایشان را از ته دل صدا و ناله‌هایم را با اشک همراه کنم. در حالی عجیب فرو رفته بودم و در همین حالت حدود ۱۰ دقیقه با ناله فریاد می‌زدم: «امام زمان خودت کمکم کن!» ناگفته نماند که از آنچه در مسجد می‌گذشت، به کلی بی‌خبر بودم؛ ولی بعد فهمیدم که سخنران در آن شب، در ذکر

مصیبت، متوسّل به نازدانه حضرت ابا عبدالله  
الحسین علیه السلام، یعنی حضرت رقیه خاتون شده بودند. در آن  
هنگام چراغهای مسجد خاموش و مسجد در تاریکی کامل  
فرو رفته بود؛ ناگهان دیدم مسجد روشن شد.

به از آن لحظه ی زیبای عمر

دیده چو بیند رخ آن دل ربای

آری چه فیض بزرگ و چه افتخار سترگی :

خورشید درخشان ز پس ابر عیان شد

از پرتو رویش چه دل انگیز جهان شد

نور عجیبی را دیدم که کنار من نشست خوب که دقت

کردم متوجه شدم که این نور از آن سیّدی است که در سمت

چپم جلوس فرمودند. وقتی بیشتر دقت کردم، فهمیدم

مشغول گریه کردند و بعد از لحظاتی که دانستم این بزرگوار

محبوب همه ی انسانها و موعود تمام ملل و ادیان است،

عرض کردم: خجالت میکشم به شما نگاه کنم از بس که

شما را صدا کردم آن امام مهربان فرمودند: پایت را خم کن!

عرض کردم: سیّد قدرت ندارم. باز هم این کلام را فرمود و

باز عرض کردم: نمی توانم! مرتبه سوم که فرمودند: پایت را

خم کن، قبل از اینکه بگویم نمی شود، پایم خود به خود

جمع شد؛ آنگاه ایشان دست بر روی سر من نهاد و

پیشانی ام را بوسید. سپس دست چپ مرا گرفت و از زمین

بلند کرد؛ حال آنکه مردم به گریستن و سوگواری مشغول  
بودند و از آنچه بر من اتفاق افتاد، هیچ خبری نداشتند.

با دستی که بر سرم نهاد، تمام سردردم از بین رفت و  
همین که از زمین بلندم کرد، روی پای خودم ایستادم و نیاز  
به کمک دیگری نداشتم.

در این هنگام بود که جان جانان و محبوب جهانیان آرام  
آرام از مسجد بیرون رفت و من هم به دنبال ایشان. وقتی از  
پشت سر حضرت را دیدم دریافتم که قدی رشید و اندامی  
میانه شال سبزی بر سر - که تا شانه هایشان افتاده بود -  
دارند. تا آنکه از مسجد بیرون رفتند؛ ولی هرچه تلاش کردم  
حرکت کنم قدم از قدم برنداشتم.

یادم می آید که فریاد می زدم: مردم! جلوی آقا را بگیرید  
و نگذارید بروند؛ ولی ایشان رفته بودند. وقتی چراغها  
روشن شد، مردم مرا با همان پائی که همه ی پزشکان قطع  
کردنش را تجویز کرده بودند، در میان مسجد، در حرکت  
دیدند.

چگونه شکوه این لحظات را باید بازگو کرد؟ از شور و  
احساسات مردم و قربانی کردن گوسفندها و اینکه جمعیت  
مرا به دوش خود گرفته بودند.

پس از این رخداد عظیم، شنیدم که یک خانواده ی  
زرتشتی ساکن در مهدی آباد به شرف اسلام و آیین حقّه ی

تشیع مشرف گردیدند.

این خطاب را حضرت آیت الله سید جواد مدرّسی از علمای بسیار معروف یزد با دستخط خودشان تأیید فرمودند.

پند اندیش‌ها:

اموری که جوان یزدی از ۱۳ سالگی انجام می‌دادند:

(۱) خواندن نافله‌ی شب

(۲) خواندن نمازهای واجب به جماعت

(۳) اصرار به روزه حتی با داشتن جراحات‌های جنگی

(۴) خواندن نماز استغاثه به حضرت ولی عصر ارواحنا

فداه در روزهای جمعه

## ۱۵ - عالم عامل

آیت الله مرعشی نجفی چنین فرمودند:

در ایام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت علیهم‌السلام در نجف اشرف بسیار مشتاق دیدار جمال مولایم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودم لذا با خود عهد کردم که مدّت چهل شب چهارشنبه پیاده به مسجد سهله بروم به این نیت که جمال دل آرای صاحبم را زیارت

کنم.

مدت ۳۵ یا ۳۶ شب چهارشنبه این عمل را انجام دادم و در آخرین شب تشرّف به مسجد سهله هوا بسیار ابری و بارانی بود در نزدیک مسجد تاریکی شب ترس و وحشت مرا فراگرفت و از تعرض دزدان در آن شب تیره به شدت بر خویش می‌ترسیدم. ناگاه صدای پائی از پشت سرم شنیدم که بر وحشت و هراسم افزود.

به عقب برگشتم سید عربی را با لباس بادیه نشینان دیدم نزدیک من آمده و به زبان فصیح فرمود: ای سید سلام علیکم.

ترس و وحشت از وجودم به کلی رخت بریست از من پرسید: قصد کجا داری؟ عرض کردم مسجد سهله. فرمود: به چه جهت؟ عرض کردم برای زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه.

مقداری که رفتیم به مسجد زید بن صوحان - که مسجد کوچکی است نزدیک مسجد سهله - رسیدیم. داخل مسجد شده و نماز خواندیم و بعد از نماز آن بزرگوار دعائی خواند که گوئی درو دیوار همراه او آن دعاء را می‌خواندند.

بعد از دعا فرمود سید تو گرسنه ای چه خوب است شام بخوری. پس سفره‌ای را که در زیر عبا داشت بیرون آورد که در آن ظاهراً سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز بود

در حالی که آن وقت چله زمستان و سرمای شدید بود طبق دستور ایشان شام خوردم سپس فرمود برخیز تا به مسجد سهله برویم داخل مسجد شدیم و بدون آنکه بدانم این آقا کیستند نماز مغرب و عشاء را به او اقتدا کردم.

بعد از نماز به من فرمود: آیا از اینجا به مسجد کوفه می‌روی یا می‌مانی؟ عرض کردم می‌مانم.

در وسط مسجد در مقام امام صادق علیه السلام نشستم به ایشان عرض کردم آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده کنم؟ در جواب فرمود: این امور از زوائد زندگی است و ما از این زوائد به دوریم.

تشریف من در خدمت او نزدیک دو ساعت طول کشید و بین آن بزرگوار و اینجانب مطالبی رد و بدل شد.

الف) به من فرمود: ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می‌کنی؟ عرض کردم سه مرتبه صلوات می‌فرستم و سه مرتبه می‌گویم:

أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ پَسِ قَبْضِهِ أَيْ تَسْبِيحِ رَا كَرَفْتَهُ مِی شَمْرَم اِگَر دُو تَا مَانَد بَد اَسْت وَ اِگَر یَكی مَانَد خُوب اَسْت.

فرمود این استخاره دنباله ای دارد به این ترتیب که هر گاه یکی باقی ماند فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل استخاره کنید اگر زوج آمد

کشف می شود که استخاره اول میانه است.

ب) ایشان تأکید بسیاری بر تلاوت سوره هایی از قرآن پس از نمازهای یومیه داشتند یعنی

بعد از نماز صبح سوره یس

بعد از نماز ظهر سوره عمّ (نبأ)

بعد از نماز عصر سوره نوح

بعد از نماز مغرب سوره واقعه

بعد از نماز عشاء سوره ملک

ج) تأکید فرمودند بر خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء که در رکعت اول پس از سوره حمد هر سوره ای خواستی بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد سوره واقعه را بخوان و این تو را از خواندن سوره واقعه پس از نماز مغرب کفایت می کند.

د) بعد از نمازهای پنج گانه این دعا را بخوان:

اَللّٰهُمَّ سَرِّخْنِيْ عَنِ الْهُمُوْمِ وَالْغُمُوْمِ وَ وَّخَشَةِ الصَّدْرِ وَ وَسُوْسَةِ الشَّيْطَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

(یعنی خدایا مرا از هم و غم و وحشت سینه و وسوسه شیطان راحت گردان، به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان) ه) تأکید داشتن به خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در

نمازهای یومیه خصوصاً رکعت آخر نماز

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلٰی عَجْرِنَا

وَأَعْتِنَا بِحَقِّهِمْ.

(یعنی پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و بر ناتوانی ما ترحم فرما و بحق محمد و آل محمد به فریاد ما برس)

(و تاکید داشتند به خواندن قرآن و هدیه کردن ثواب آن برای شیعیانی که وارثی ندارند یا دارند ولیکن یادی از آنها نمی کنند).

(ز) تاکید فراوان داشتند بر زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام

(ح) مرادعاء کردند و فرمودند: خدا تو را از خدمتگذاران شرع قرار دهد

عرض کردم نمی دانم آیا پدر و مادر و اساتید و ذوی الحقوق از من راضی هستند یا نه؟

فرمود: تمام آنها از تو راضی اند و درباره ات دعاء می کنند.

### سخن پایانی

آنچه ملاحظه شد ۱۵ تشرّف قطعی به محضر مقدّس قلب و قطب عالم امکان حضرت بقیه الله صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الملك الديان بود که در کتب معتبره اهل فن و یا از لسان افراد قابل وثوق و اعتماد جمع آوری شده و با تغییر و احتمالاً تلخیص عبارات در نظر خواننده گرامی گذاشت.

قطعاً مراد و منظور نویسنده این سطور صرفاً بیان تشرّف و افتخاری که نصیب مشرف گردیده نیست بلکه از ابتدا تلاش بر آن بوده که مشخص نمایم در تشرفات ذکر شده چه خصوصیات در فرد مورد نظر وجود داشته که چنین افتخاری نصیبش گردیده و یا آنکه وقتی بنده خوشبختی چنین موهبتی را درک کرد و به تشرّف زیارت حضرت ولی امر علیه السلام مشرف گردید حضرت صاحب الزمان چه توصیه ها

و سفارش‌هایی به وی فرموده اند تا از این رهگذر دو مسأله را روشن کرده باشیم:

(۱) باید متخلّق به چه اخلاق و مودب به چه آدابی بود تا ان شاء الله بتوان نام منتظر امام عصر علیه السلام را بر خویش نهاد.  
 (۲) چه اموری را باید مراعات کرد تا آنکه افتخار و توفیق زیارت محبوب جهانیان نصیب شود و شیعه دل‌داده بتواند سر بر پای محبوب خود بنهد و از جام وصال وی سیراب شود.

آنچه از تشرفات استنتاج و استنباط می‌شود می‌توان به صورت کلی ذیل ترتیب بندی نمود. البته اموری که ذکر می‌شود قطعاً باید همراه با اعتقاد و باورهای صحیح اسلامی و شیعی باشد.

(۱) اهمیت فوق العاده به نماز دادن

(۲) خواندن نماز با رعایت آداب این فریضه

(۳) نماز را اول وقت خواندن

(۴) حتی المقدور نماز را به جماعت به جا آوردن

(۵) تجنّب و دوری از گناه تا سر حد امکان

(۶) تقید به ضوابط شرعیه

(۷) خدمت نمودن به شیعیان بالاخص سادات از

شیعیان

(۸) یاری رساندن به ضعفاء شیعه

(۹) کمک کردن به فقراء شیعه

(۱۰) حوائج مردم را به جای آوردن

(۱۱) خواندن نافله شب

(۱۲) خدمت به مادر و پدر کردن

(۱۳) پرداخت حقوق واجبه الهیه چون زکات و خمس

(۱۴) منظم بودن حساب های مالی

(۱۵) اصرار بر گرفتن روزه

(۱۶) اهمیت دادن به صلّه رحم

(۱۷) فراوان تلاوت قرآن نمودن

(۱۸) توجه به وضعیت کسانی که برای انسان کار می

کنند.

(۱۹) مراقب حقوق الناس بودن

(۲۰) خواندن سوره‌هایی خاص پس از هر نماز یومیه

(۲۱) خواندن دو رکعت نماز بین دو نماز مغرب و عشاء

به کیفیتی خاص

(۲۲) خواندن دعایی خاص پس از هر نماز

(۲۳) خواندن دعائی مخصوص در رکوع خصوصاً در

رکعت آخر هر نماز

(۲۴) نحوه صحیح استخاره با تسبیح

(۲۵) تلاوت قرآن و هدیه کردن آن به شیعیانی که وارث ندارند و یا دارند و به فکر آنها نیستند.

(۲۶) خدمتگذار شرع مطهر بودن مخصوصاً دفاع از شرع مطهر در برابر دشمنان

(۲۷) انتخاب دوستان مومن و هم عقیده

(۲۸) اهمیت به اساتید دادن و هدیه کردن آیات قرآن به آنها

(۲۹) به یاد ذوی الحقوق بودن

(۳۰) توجه فراوان به امر بسیار مهم ولایت

(۳۱) خواندن دعاء ندبه بارجاء به ورود آن از معصوم علیه السلام

(۳۲) خواندن دعاء فرج در گرفتاری ها

(۳۳) انجام کارهای مستحبی به نیابت از امام عصر علیه السلام

(۳۴) خواندن نماز استغاثه به امام عصر علیه السلام

(۳۵) خواندن صحیح این جمله در دعای ندبه: و

عرجت به الی سمائك

(۳۶) زیارت حضرت رضا علیه السلام و بهره وری از خوان

احسان آن بزرگوار

(۳۷) خواندن زیارت امین الله در مشاهد مشرفه

(۳۸) زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

(۳۹) زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

(۴۰) خواندن زیارت وارث در اماکن مقدسه

(۴۱) گریستن بر مصائب حضرت ابا عبد الله علیه السلام

(۴۲) گریستن بر مصائب حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

(۴۳) گریستن بر مصائب حضرت امّ المصائب زینب

کبری سلام الله علیها

(۴۴) گریستن بر مصائب شش ماهه حضرت

ابا عبدالله علیه السلام یعنی حضرت علی اصغر علیه السلام

(۴۵) در گرفتاری ها و دشواری های سخت به پناه امام

عصر علیه السلام رفتن و دست به دامان آن بزرگوار زدن

(۴۶) توجه و عنایت فراوان به ذیل عنایات انسیه

الحوراء شفیعه یوم الجزاء، صدیقه الکبری دست به دامان

فاطمه زهرا سلام الله علیها زدن و از آن بزرگوار کمک

طلبیدن

(۴۷) گریه کردن از صمیم دل و سویدای قلب در مصائب

جانگداز امّ ائمه سلام الله علیها.

درباره این دو مطلب اخیر نظر به ملاحظاتی برخی

تشرفات نقل نگردید ولی به اجمال باید عرض شود که

حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در مورد مصائب وارده بر

مادر والامقامشان شدیداً متالم و متأثرند که انشاءالله در

زمان ظهورشان خود در میزان تأثر و اندوهشان سخن





دیدگاه‌های من

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....

..... ✓

.....